



# گزارش زیبایی شناسی کانت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی  
مجید اکبری

امانوئل کانت، فیلسوف بلندآوازه دوران روشنگری، در سال ۱۷۲۴ زاده شد و در سال ۱۸۰۴ دیده از جهان فرو بست. نخستین نوشته کانت درباره زیبایی‌شناسی کتابی به نام «مطالعاتی درباره احساس زیبا و باشکوه» (نوشته شده به سال ۱۷۶۴) است. نکته‌های اصلی و مهم این کتاب کم و بیش در نوشته اصلی او، یعنی «سنجش نیروی داور» (نوشته شده به سال ۱۷۹۰) که آن را «نقد سوم» نیز می‌نامند، آورده شده است. از این رو برای بررسی و شناختی دقیق از دیدگاه‌های او درباره زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر باید کتاب «سنجش نیروی داور» را به دقت خواند.

پیش از آغاز گفتار اصلی شاید بهتر باشد تا نگاهی کوتاه به ساختار و الگوی نیروهای شناسایی نزد او بیندازیم. کانت بر این باور بود که «شک نیست که هرگونه شناسایی با تجربه آغاز می‌شود، زیرا چگونه ممکن است که توانایی شناسایی به کار آید مگر آن‌که به تأثیر موضوع‌هایی که حس‌های ما را متأثر می‌کنند، برانگیخته گردد؛ موضوع‌هایی که بخشی از تصورات ما از آن‌هاست و بخش دیگر، نتیجه فعالیت نیروهای فهم است که بدین‌سان به کار آمده، با فعالیت خود، از سنجیدن، به هم پیوستن و جدا کردن این خمیرمایه تجربه حسی، به شناسایی موضوع‌ها که «آزمون» نامیده می‌شود، می‌رسد. بنابراین، به حس زمان هیچ شناسایی پیش از آزمون نیست، بلکه آزمون آغاز هرگونه شناسایی است...» یعنی در گام نخست حس، سپس فهم شناخت را شکل می‌دهد. او درباره این‌که «مفهوم‌هایی که ساخت نیروی فهم است، چگونه درباره موضوع‌ها را قیاس فرارونده مفهوم‌ها می‌نامم» تا از قیاس تجربی تمایز یابد. تمایز «من» چون نمود که در حس درونی عرضه می‌شود و «من» چون دانندگی (خود اندریافت)، در آن است که اولی نمودی است چون دیگر نمودها و همانند آن‌ها می‌تواند موضوع شناسایی باشد. ولی «من» چون دانندگی که در «من می‌اندیشم» آشکار می‌گردد، کار و فعالیت و بنیاد فهم و هرگونه به هم برنهادن است. «به هم پیوستن تصورها در یک مفهوم، نه در خود موضوع‌هاست و نه می‌تواند به مثل از آن‌ها وام گرفته شده، به وسیله ادراک، به فهم برسد، بلکه برعکس، به هم پیوستن کار خود فهم است که همانا

توانایی به هم پیوستن آزاد از تجربه و گردآوردن گوناگونی تصورهاست، زیر وحدت دانندگی. این اصل، برترین اصل شناسایی انسانی است.»

در ادامه کانت می‌گوید: «تاکنون در منطق «داوری» (حکم) را چنین تعریف می‌کرده‌اند: «داوری، نسبت میان دو مفهوم است، اما اگر نسبت شناسایی‌های داده شده در یک داور را دقیق‌تر بررسی کنیم و آن را تا آن‌جا که به فهم تعلق دارد، از نسبتی که طبق قانون‌های نیروی خیال فراهم آورنده، پدید می‌آید (که فقط ارزش سوژکتیو دارد) تمیز دهیم، در این صورت خواهیم دید که داور، چیز دیگری جز چگونگی آوردن شناسایی‌های داده شده در زیر وحدت ابژکتیو دانندگی، نیست. به کار بردن حرف ربط «است»، خود، نشانه تفاوت وحدت ابژکتیو تصورهاست از وحدت سوژکتیو آن‌ها.» او شکل‌گیری کنش شناخت را چنین شرح می‌دهد: «پیش از آن‌که به هم بر نهادن به وسیله مفهوم ناب، صورت گیرد، به وسیله نیروی خیال که از یک نظر میانگین فهم و حساسیت است صورت می‌گیرد. خیال، توانایی تصور چیزهاست، در نگرش، حتی بی‌آن‌که خود آن‌ها حاضر باشند، ولی از آن‌جا که نگرش ما فقط نگرش حسی است و نیز از آن‌جا که خیال با تصویرها سروکار دارد، این است که نیروی خیال همانند حساسیت است، ولی از آن‌جا که حس فقط پذیرندگی است ولی نیروی خیال توانایی به هم برنهادن و جلوه‌ای از خودکاری و سازندگی است، این است که باید آن را جنبه‌ای از فهم دانست.»

کانت نیروی خیال را تا آن‌جا که خودکار، خودآغاز و سازنده تصویرهاست «خیال سازنده» می‌نامد و آن را از خیال فراهم‌آورنده که تنها به فراهم آوردن تصویرها می‌پردازد و در این کار تابع قانون‌های تجربی است، متمایز می‌سازد. خیال سازنده در پدیدآوردن شناسایی آپریوری نقش دارد و از این رو به قلمرو فلسفه فرارونده متعلق است. حال آن‌که خیال فراهم‌آورنده که کاری با شناسایی آپریوری ندارد، فقط در روان‌شناسی بررسی می‌شود و در فلسفه فرارونده جایی ندارد. در یک تقسیم منطقی شاید بتوان گفت که ترکیب با نیروی فهم بی‌خیال، ترکیب معنوی، با واسطه خیال ترکیب تمثیلی و ترکیب تأثرهای تجربی به هم برنهادن ادراک نامیده می‌شود. «فهم

**تاکنون یک اشتباه بزرگ در کار بوده است و آن این که آنچه را طبق مفهوم‌های طبیعت، عملی است با آنچه طبق مفهوم آزادی، عملی است، یکی پنداشته‌اند**

زیر نام وحدت فرارونده خیال بر خود پذیرنده ما - که از توانایی‌های آن است - تأثیر می‌کند و از این جاست که ما می‌گوییم، حس درونی متأثر می‌شود. داندگی و وحدت ترکیبی آن، به هیچ رو با حس درونی یکی نیست... مثلاً ما نمی‌توانیم به خط بیندیشیم، مگر آن‌که آن را در اندیشه خود بکشیم، ما نمی‌توانیم به سه بُعد مکان بیندیشیم، مگر این‌که از یک نقطه سه خط بر یک دیگر عمود کنیم. حتی نمی‌توانیم به زمان بیندیشیم، مگر این‌که آن را چون یک خط راست تصور کنیم... بدین سان فهم در حس درونی، به هیچ رو، به هم برنهاده گوناگونی‌ها را نمی‌یابد بلکه با تأثیر بر حس درونی، این به هم برنهاده را به وجود می‌آورد... در به هم برنهادن فرارونده گوناگونی‌ها و تصورهای در نتیجه، در وحدت ترکیبی داندگی، آگاهی من به خود، نه چنان است که در حقیقت و به خودی خود هستم و نه چنان که به خود نمایان می‌شوم، بلکه فقط آگاهی به این است که هستم. این آگاهی، یک اندیشیدن است و نه یک نگرستن».

در هر گونه گردآوری یک موضوع زیر یک مفهوم، تصور موضوع باید با تصور مفهوم، همسان باشد، یعنی مفهوم بایستی دربردارنده چیزی باشد که در موضوعی که زیر آن گرد آورده خواهد شد، تصور می‌شود. در این معنی است که می‌گوییم یک مفهوم، موضوعی را در بر می‌گیرد. از این رو، مفهوم تجربی بشقاب با مفهوم ناب هندسی دایره، تا آنجا همسان است که گردی که در مفهوم بشقاب به اندیشه می‌آید، در مفهوم دایره نگرسته می‌شود. از سوی دیگر، مفهوم‌های ناب فهم به هیچ رو با موضوع‌های نگرش و تجربه، همسانی ندارند، پس به کار بردن مفهوم‌های ناب درباره موضوع‌ها، فقط به واسطه یک میانگین، ممکن است؛ میانگینی که از یک سو به مفهوم‌های ناب همانند باشد و از سوی دیگر با موضوع‌های حسی؛ به تعبیری دیگر، از یک سو با

کاتگوری و از سوی دیگر با نمود همسان باشد. کانت این میانگین را «طرح فراروند» نامیده است. تعین بخشیدن به زمان (که صورت ناب نگرش است و با همه تصورهای حسی و تجربی همراه است) به حسب کاتگوری‌ها، طرحی از آن‌ها به دست می‌دهد که درباره موضوع‌های تجربی به کار بردنی است. او می‌گوید: «طرح، به خودی خود، همیشه فقط به وسیله نیروی خیال ساخته می‌شود، ولی از آنجا که به هم برنهادن نیروی خیال متوجه یک نگرش تک نیست، بلکه به طور کلی مقصد آن، وحدت در تعیین حساسیت است، این است که طرح، با تصویر متفاوت است.» برای نمونه، تصویر سه گوشه و طرح سه گوشه را در ذهن مرور کنید. در نتیجه می‌توان گفت تصویری که جزئی است، ساخته تجربی نیروی خیال سازنده است. طرح مفهوم حسی (مانند شکل‌های هندسی) ساخته کاربرد آپریوری و ناب خیال سازنده است (که واسطه پیوند تصویر و مفهوم حسی است)؛ طرح مفهوم ناب اندیشیدن به کاتگوری در بستر زمان است.

گرچه خرد و ایده‌ها و اصل‌های آن نیز در شناسایی جایگاهی بس بلند و باارزش دارد، ولی در این نوشتار به همین اندازه بسنده می‌کنیم و یک راست به سراغ ساختار کتاب «سنجش نیروی دآوری» می‌رویم تا بررسی اندیشه‌های کانت را درباره نیروی خیال و نیز بررسی احساس «زیبا» و «باشکوه» را پی بگیریم.

نقد سوم دارای دو بخش است؛ بخش نخست به نقد دآوری زیباشناسانه (یا حکم ذوقی) می‌پردازد که دارای یک پیش‌گفتار، یک دیباچه و دو فصل است و بخش دوم به نقد دآوری فرجام‌شناسانه (یا حکم غایت‌شناسانه) می‌پردازد که آن نیز یک دیباچه و دو فصل دارد. کانت در پیش‌گفتار بخش نخست می‌گوید: «نیروی دآوری، میانگین نیروی فهم و خرد است و برای این‌که سنجش



خرد ناب یعنی نقد توانایی داوری کردن بر بنیاد اصل‌های آزاد از تجربه به انجام رسد باید این نیرو را که توانایی شناسایی است و از این رو اصل‌های ویژه خود را دارد بررسی کنیم. در دیباچه بخش نخست او از تقسیم‌بندی سنتی فلسفه به نظری و عملی سخن به میان می‌آورد و نکته‌ای را برای روشن‌سازی این تقسیم بیان می‌کند. او می‌گوید همه داوری‌هایی که بر بنیاد مفهوم‌های طبیعت هستند، شناسایی نظری را ممکن می‌سازند و از آن بخش نظری فلسفه‌اند و همه داوری‌هایی که بر بنیاد مفهوم آزادی‌اند به فلسفه عملی تعلق دارند و برای شناسایی نظری چیزی جز یک اصل منفی به دست نمی‌دهند. تاکنون یک اشتباه بزرگ در کار بوده است و آن این‌که آن‌چه را طبق مفهوم‌های طبیعت، عملی است با آن‌چه طبق مفهوم آزادی، عملی است، یکی پنداشته‌اند. اما نتیجه‌ای که از این تقسیم‌بندی جدید به دست می‌آید این است که «اصل‌هایی که از دیدگاه فنی، عملی هستند از آن فلسفه نظریند (یعنی علم‌های طبیعی) و تنها آن‌هایی که فقط از دیدگاه اخلاقی، عملی هستند به فلسفه عملی (یعنی دانش اخلاقی) تعلق دارند.» به بیان دیگر، برقرار کردن قانون‌ها به وسیله مفهوم‌های طبیعت، کار فهم است و کاری است نظری و برقرار کردن قانون‌ها به وسیله مفهوم آزادی، کار خرد است و کاری است فقط عملی؛ سنجش نیروی داوری وسیله‌ای است که این دو بخش فلسفه را در یک کل، به هم می‌پیوندد. «در خانواده توانایی‌های برتر شناسایی ما، یک توانایی هست که میانه فهم و خرد است و آن نیروی داوری است که درباره آن می‌توانیم بگوییم که اگر (مانند فهم و خرد) دارای قدرت ویژه‌ای برای قانون‌گذاری نباشد، این قدر هست که ممکن است اصلی خاص خود داشته باشد که طبق آن به جست‌وجوی قانون‌ها برآید، اگر چه این اصل آزاد از



تجربه فقط سوژکتیو باشد.»

«داوری» به طور کلی، توانایی اندیشیدن به جزئی در زیر کلی است. اگر کلی (قاعده، قانون، یا اصل) داده شده باشد، آن‌گاه داوری‌ای که جزئی را در زیر آن گرد می‌آورد تعیین‌کننده است، اما اگر جزئی را داشته باشیم و بخواهیم کلی آن را بساییم، داوری تفکرانگیز است. در داوری تعیین‌کننده نیازی به اصل نیست چون جزئی در کلی نهفته است. ولی در داوری تفکرانگیز به اصل راه‌نما نیاز داریم. این اصل را خود داوری تفکرانگیز باید به خود بدهد و گرنه (اگر آن را از جایی دیگر بگیرد) داوری تعیین‌کننده خواهد بود. این اصل، «اصل غایت‌داری» طبیعت است که به ما امکان می‌دهد تا نمودهای گوناگون طبیعت را در یک دستگاه به یک‌دیگر پیوند دهیم. این اصل تنها در داوری تفکرانگیز ما است نه در خود طبیعت و به همین دلیل اصلی فزاینده و سوژکتیو است (امکان شناسایی را برای ما به همراه دارد). از این رو، فهم در جست‌وجوی قانون‌های تجربی همواره باید بر یک اصل آزاد از تجربه تکیه کند و آن این‌که طبیعت نظم فهمیدنی دارد و این قانون‌ها همانا بیان‌کننده آن نظمند. «نیروی داوری که طبیعت و فهم را هماهنگ می‌سازد، با وارد کردن مفهوم غایت‌داری، قلمروی قانون‌گذاری فهم، یعنی طبیعت و قلمروی قانون‌گذاری خرد، یعنی آزادی را به یک‌دیگر می‌پیوندد و از این رو، «این» نیروی داوری است که گذر از مفهوم طبیعت به قلمرو مفهوم آزادی را ممکن می‌سازد.» کانت در بخش نخست از فصل اول، یعنی آنالیتیک، در ابتدا مفهوم «زیبا» را از نظر چهار کاتگوری کیفیت، کمیت، نسبت و جهت بررسی می‌کند. او می‌گوید: «ذوق همانا توانایی ارزیابی یک موضوع یا چگونگی یک تصور است به وسیله شادی یا بی‌زاری، بی‌آن‌که به فایده‌ای نظر داشته باشیم. موضوع یک چنین شادی را «زیبا» می‌نامیم... اگر بخواهیم تشخیص دهیم که چیزی زیباست یا نه، تصور آن را به موضوع نسبت نمی‌دهیم تا به وسیله فهم، آن را بشناسیم بلکه این تصور را به وسیله نیروی خیال (و چه بسا با همکاری فهم) به عامل شناسنده و حس خوش‌آیندی و ناخوش‌آیندی برمی‌گردانیم. از این رو، داوری ذوقی، داوری‌ای برای شناختن، منطقی نیست بلکه حسی است، یعنی بنیاد تعیین‌کننده آن، چیزی جز جنبه سوژکتیو نیست. هر تصویری حتی احساس، می‌تواند جنبه ابژکتیو داشته باشد، فقط خوش‌آیندی و ناخوش‌آیندی یک استثنا است. این حس، بیان چیزی درباره موضوع نیست، بلکه حسی است که دریابنده از خود و نیز از روال تأثر خود از تصور چیزها، دارد.» از نگاه کانت، هنگامی که از زیبایی پرسش می‌شود، به هستی واقعی موضوع آن کاری نداریم. (هم «خوش‌آیند» و هم

«نیک» - از آن‌جا که به توانایی طلب وابسته‌اند - با هستی واقعی موضوع‌ها سروکار دارند. دربارهٔ چیزهای خوش‌آیند از «خرستندی» سخن می‌گوییم، دربارهٔ آن‌چه زیبا است، از «پسند افتادن» و در مورد نیک از «ارجمند شمردن» او بر این باور است که داورِ هر کس دربارهٔ زیبایی داورِ ای است که «... نه تنها برای خود او بلکه برای همهٔ اوست و سخن گفتن او از زیبایی چنان است که گویی زیبایی صفت ذاتی خود چیزهاست.» به بیان دیگر، داورِ دربارهٔ زیبایی زمینه‌ای سوژکتیو دارد ولی صورت بیان آن همواره ابژکتیو است.

همهٔ داورِ های ذوقی از نظر کمیت منطقی، داورِ های خصوصی هستند زیرا هر موضوعی را بی‌میانجی به حس خوشی و رنج برمی‌گردانیم و این کار را بی‌یاری مفهوم‌ها انجام می‌دهیم. از آن‌جایی که کلی بودن داورِ ذوقی ابژکتیو و منطقی نیست، هیچ قاعده‌ای هم نمی‌توان به دست داد. تنها یک ایده است که اصل آن نه در قاعده‌های منطقی، بلکه در طبیعت انسان و هماهنگی و همدلی انسان‌هاست. از این رو، در تعریف «زیبا» می‌توان گفت: «زیبا آن است که بدون مفهوم، پسند همگان افتد.»

در سنجش با کاتگوری نسبت «زیبایی»، صورت متناسب با مقصود بودن یک موضوع است، آن‌گاه که بی‌نظر داشتن به یک هدف (معین) به تصور آید. و از دید کاتگوری جهت «زیبا آن است که بدون مفهوم، چون موضوع یک شادی لازم، تصور شود» و این لزوم تنها با فرض پذیرش یک «حس همگانی» ممکن است. (این حس همگانی که کانت وجود آن را می‌پذیرد بسیار همانند حس مشترکی است که ابن‌سینا از آن یاد کرده است.)

او در پایان بخش نخست آنالیتیک یادآوری می‌کند که کار خیال را در قلمرو داورِ زیباشناسانه سازنده و آفریننده به‌شمار می‌آورد.

در نیمهٔ دوم آنالیتیک، کانت به بررسی ایدهٔ «باشکوه» می‌پردازد. نخست همانندی آن را با «زیبا» بررسی می‌کند. این همانندی در سه جنبه می‌باشد.

۱) هر دوی آن‌ها به خودی خود، پسندیده می‌شوند.  
۲) این پسند افتادن برخلاف چیزهای خوش‌آیند، وابسته به احساس نیست و برخلاف چیزهای نیکو، وابسته به مفهوم معینی نمی‌باشد.

۳) هر دوی آن‌ها به داورِ تفکرانگیز و نه به داورِ تعیین‌کننده تعلق دارند.

گرچه «باشکوه» و «زیبا» همانندی‌هایی دارند ولی اختلاف‌هایی نیز میان آن‌ها نیز وجود دارد. فرق میان «باشکوه» و «زیبا» در این است که:

۱. «زیبا»، به‌ویژه زیبایی ساختهٔ طبیعت، با شکل و صورت کرانمند چیزها سروکار دارد، حال آن‌که «باشکوه» حتی در چیزهای بی‌شکل نیز می‌تواند باشد و ایدهٔ بی‌نهایت را به ما می‌دهد.

۲. «زیبا» را می‌توان در زمینهٔ یک مفهوم نامعین فهم و «باشکوه» را در زمینهٔ یک مفهوم نامعین خرد بیان کرد.

۳. شادی برخاسته از «زیبا» با تصور کیفیت و شادی برخاسته از نظارهٔ «باشکوه» با تصور کمیت، بستگی دارد.

۴. «زیبا» به‌طور بی‌واسطه با یک حس تأیید زندگانی همراه است و از این رو است که می‌تواند با فریبندگی و دل‌ربایی و با کار خیال‌بازیگر همراه شود و همکاری کند. اما حالتی، از نظارهٔ «باشکوه» برمی‌خیزد، حالتی نیست که بتوان آن را دل‌پذیر و خوش‌آیند و تأییدکنندهٔ زندگانی شمرد، بلکه حالتی است از نوع اعجاب، ستایش و یا احترام.

۵. به نظر می‌آید «زیبا» متناسب با توانایی داورِ ما ساخته شده است، اما «باشکوه» چنان است که گویی از حد توانایی داورِ و از دسترس نیروی خیال ما بیرون است (و شکوه آن درست در همین جا رخ می‌نماید).

۶. زیبایی طبیعی، بی‌آن‌که به شناخت ما دربارهٔ طبیعت کمک کند، به مفهومی که از طبیعت داریم رنگی دیگر می‌بخشد و آن را گسترش می‌دهد. شکوه طبیعت بیش از آن‌که در نظم و زیبایی باشد، در چیزهایی است که از هرگونه نظم فراتر می‌روند و بیش‌تر در آن‌چه بی‌نظم و وحشی است - به شرط آن‌که نشانه‌هایی از قدرت و بزرگی در آن باشد - نمایان می‌گردد.

از نگاه کاتگوری‌های ریاضی، یعنی کمیت و کیفیت «باشکوه» نامی است برای آن‌چه که مطلقاً بزرگ است - بیرون از اندازه‌گیری - اما فقط بی‌نهایت است که به طور مطلق (و نه نسبی) بزرگ است و هر چیز دیگر در مقایسه با آن کوچک است. از این رو، «مطلقاً بزرگ» همانا بی‌نهایت است. در تعریفی دقیق‌تر می‌توانیم بگوییم،

«باشکوه» آن است که امکان توانایی اندیشیدن به آن، گواه هستی نیرویی در جان است که از هرگونه معیار حسی فراتر می‌رود، زیرا خود امکان اندیشیدن به بی‌نهایت بدون تناقض، مستلزم حضور یک توانایی برتر از حس در جان آدمی است که طبیعت به میانجی نگرش آن‌ها ایدهٔ بی‌نهایت را در ما برمی‌انگیزد. کانت می‌گوید: «به جای آن‌که موضوعی را باشکوه بشمریم، باید حالت جان خود را باشکوه بدانیم و این روشن می‌سازد که شکوه حقیقی را باید تنها در جان داورِ کننده جست‌وجو کرد و نه در موضوع طبیعت که چیزی جز زمینهٔ این حالت نیست.»

لیوتار سخنان کانت را این‌گونه شرح می‌دهد:

«احساس (عاطفه) باشکوه حسی قوی و دومعنایی است،

۵۰

## به زعم کانت، هر فرد داوری ذوقی را با این ادعا که «همه کس» با آن موافق است عرضه می کند

می بیند و در همین جا به فرق میان «دین» و «خرافات» اشاره کرده می گوید: «دین شکوه خدا را به انسان نشان می دهد، ولی خرافات ترس از او را در انسان برمی انگیزد. این ترس با هیچ گونه احترامی همراه نیست، ولی شکوه حالت اعجاب و احترام و ستایش را در پی دارد.» برای روشن شدن موضوع مثالی را می آورد. هنگامی که آسمان پرستاره را باشکوه می نامیم، نه از آن رو است که دربردارنده مفهومی است از جهان های بسیار که در نظامی خردمندانه، سازمان یافته اند بلکه باید آن را به همان گونه که می بینیم ارزیابی کنیم، یعنی چون گنبدی بزرگ و دربرگیرنده همه چیز.

در ادامه او به بررسی داوری ذوقی می پردازد. به زعم او، هر فرد داوری ذوقی را با این ادعا که «همه کس» با آن موافق است عرضه می کند. یعنی، ذوق، دعوی خود قانون دمی دارد و نمی خواهد داوری خود را بر بنیادی جز خود بنا کند.

در پرورش ذوق نیز باید تنها سرمشق گرفتن و پیروی کردن از راه و رسم بزرگان یاد داده شود، (در حقیقت، چگونگی دست یافتن به سرچشمه آفرینش هنری) نه تقلید کردن از هنرمندان.

در این جا باید به فرق میان داوری ذوقی و داوری منطقی اشاره کرد. فرق داوری ذوقی و منطقی در این است که در داوری منطقی هر تصور را ذیل مفهوم یک موضوع می آوریم و لزوم و کلی بودن آن را به وسیله برهان تأیید می کنیم، ولی در داوری ذوقی چنین کاری نمی کنیم، گرچه لزوم و کلی بودن که جنبه سوپراکتیو دارند نیز وجود دارند. ذوق، اصلی دارد که بر بنیاد آن توانایی نگرش ها (یا تصورها) یعنی خیال را زیر توانایی مفهوم ها، یعنی فهم، می آورد به گونه ای که کار نیروی خیال که با آزادی انجام می پذیرد، با کار نیروی فهم که مطابقت دادن چیزها با قانون است، هماهنگ می گردد.

سپس کانت این پرسش بنیادین را پیش می کشد؛ آیا داوری ذوقی ممکن است و اگر هست چگونه ممکن است؟ خود پاسخ می دهد؛ آری، به آسانی می توان دید که داوری های ذوقی ترکیبی اند، زیرا از مفهوم و حتی از نگرش موضوع، فراتر می روند و چیزی را که به هیچ رو شناسایی نیست، یعنی دل پذیر بودن (یا نبودن) را، به عنوان محمول به نگرش می افزایند، اما از آن جایی که این داوری لازم و کلی است باز این پرسش پیش می آید که چگونه داوری ذوقی آپریوری ممکن است، و پاسخ این است که جنبه لازم و کلی بودن نه در خود «دل پذیری» بلکه در درستی کلی این دل پذیری برای همگان است. آن چه قیاس فرارونده داوری ذوقی را آسان می کند، این است که در این جا نیازی به اثبات واقعت مفهوم ها نداریم.

چرا که هم لذت و هم درد را در برمی گیرد. یا حتی می توان گفت لذت از درد مشتق می شود... بنا به سنت سوژه - از آگوستین تا کانت - این تناقض که بعضی آن را «روان نژندی» یا «مازوخسیم» می خوانند، به صورت کشاکشی میان دو قوه سوژه، یعنی قوه تصور کردن یک شی و قوه «ارائه کردن» یک شی، تحول می یابد... توافقی نامعین - که قانونی ندارد و جای به آن داوری ای می دهد که کانت تفکر انگیز نامیده - می تواند میان نیروی تصور و نیروی ارائه یک شی، که با مفهوم خاصی مطابقت دارد، به صورت لذت تجربه شود. اما احساس باشکوه زمانی شکل می گیرد که خیال - شاید از روی اصل - قادر به ارائه شی ای که با یک همخوان است، نباشد. ما پنداری از جهان (کلیت تمام چیزهایی که وجود دارند و...) داریم ولی نمی توانیم آن را به وسیله یک شی حسی، به عنوان نمونه ای از آن رسم کنیم... می توان گفت که آن ها ارائه نشدنی اند. هنر مدرن کارش آشکار کردن این نکته است که شی ای ارائه نشدنی وجود دارد... تنها با آزار دادن به ما لذت خواهد داد...»

۷. جان از تصور شکوه طبیعت به حرکت درمی آید و حال آن که در داوری استتیک درباره آنچه زیبا است، حالت جان همانا حالت نظاره آرام است.

او با نگاه به کاتگوری های نیرویی می گوید: «قدرت، آن نیرویی است که از مانع های بزرگ نیز برتر است. این قدرت هنگامی که از مقاومت چیزی که برتر باشد، خود دارای قدرت است، سلطه (اجبار) نامیده می شود. از آن جایی که در داوری استتیک به طبیعت همچون قدرتی می نگریم که بر روی ما سلطه ای ندارد آن را دارای شکوه نیرویی می یابیم. چرا که ایده باشکوه را برمی انگیزد.» کانت میان «شکوه» و «هراس انگیزی» فرقی بنیادین

بلکه ما یک موضوع داده شده را به درستی در زیر شرایط سوپزکتیو داوری خود (که به طور کلی در همه انسان‌ها وجود دارد) گرد آورده‌ایم.

در ادامه او به بررسی هنرهای زیبا می‌پردازد. هنر زیبا را آن‌سان عرضه کردنی می‌پندارد که به خودی خود غایت است و با آن‌که در پی هدف نیست نتیجه آن پرورش نیروهای معنوی جان انسان و آراسته‌شدن آن به فرهنگ است و از این رو وسیله‌ای برای پدید آمدن همدلی و پیوند اجتماعی است. از سوی دیگر، این هنر زیبا از تبعیت قاعده‌های مشخص نیز آزاد است. سپس کانت به تعریف ژنی (نابغه آفرینشگر) می‌پردازد. «ژنی استعدادی است که به هنر زیبا قاعده می‌دهد و چون توانایی خود را به میانجی طبیعت به دست آورده پس طبیعت به هنر قاعده می‌دهد. از نگاه او سه ویژگی اصلی ژنی عبارتند از: ۱. ژنی استعدادی است برای پدید آوردن چیزی که برای آن هیچ قاعده معینی نمی‌تواند به دست داد، پس دارای ابتکار است.

۲. چون ممکن است چیزی، ابتکاری، ولی بی‌معنی باشد، او باید بتواند نمونه‌ای برای دیگران باشد. ۳. ژنی نمی‌تواند چگونگی پدید آوردن اثر خود را به طور علمی توضیح دهد.

روش و روال کار دانشمند را می‌توان یاد گرفت و دنبال کرد، ولی روش کار ژنی را نمی‌توان. حتی خود او از آموزاندن روش خود ناتوان است، زیرا خودش نیز به درستی از روش خود آگاهی ندارد. با آن‌که هنر زیبا از فن مکانیکی متمایز است، اما جنبه‌ای مکانیکی در آن نیز وجود دارد که به دقت و به طور کامل آموختنی است. باید این نکته را نیز افزود که تفاوت ذوق با استعداد ژنی در این است که استعداد ژنی سازنده است ولی ذوق استعدادی نقادانه می‌باشد.

کانت خیال را خاستگاه ایده‌های استتیک می‌داند. ایده استتیک آن گونه تصور خیال است که هیچ مفهوم در فهم و خرد مناسب آن نیست و در مقابل، ایده خرد چنان است که هیچ هم‌جوابی در تصور خیال و حساسیت و به طور کلی نگرش، ندارد. خیال توانایی نیرومند آفرینندگی است که از موضوع‌های طبیعت واقعی، توگویی طبیعت دیگر پدید می‌آورد.

هنرهای زیبا عبارتند از:

۱. هنرهای سخن گفتن.

الف. شعر که پرداختن به بازی آزاد خیال است، بدان‌سان که گویی کار جدی فهم است.

ب. سخنوری (فن خطابه)، هنر پرداختن به کار جدی فهم است به گونه‌ای که چون بازی آزاد خیال به نگرش آید.

در حقیقت، سخنور کم‌تر و شاعر بیش‌تر از آن‌چه وعده داده‌اند، انجام می‌دهند.

۲. هنر سازنده (که بیان ایده‌ها در نگرش حسی است).

الف. نقاشی با شکل‌هایی سروکار دارد که تنها با بینایی دریافت می‌شوند.

ب. هنر پلاستیک با شکل‌هایی سروکار دارد که با بینایی و بساوازی دریافت می‌شوند. هنر پلاستیک دو دسته است: اول، مجسمه‌سازی که مفهوم چیزها را به صورت جسمانی می‌نمایاند و نمونه کار خود را از طبیعت می‌گیرد.

دوم، معماری که ضمن نظر داشتن به ایده استتیک، به هدف‌های معین و به‌ویژه به کاربرد چیزهایی که می‌سازد، نیز توجه دارد.

سوم، هنر بازی زیبای احساس‌ها.

الف. موسیقی که با تناسب و هماهنگی (تأثیر) صداها سروکار دارد.

ب. رنگ‌آمیزی که با تناسب و هماهنگی و ترکیب رنگ‌ها سروکار دارد.

از به هم آمیختن هنرهایی که از آنان سخن به میان آمد، هنرهای دیگری همچون آواز پدید می‌آیند. با نگاه به ارزش استتیک آن‌ها کانت شعر را برترین هنر به‌شمار آورده، موسیقی را در جایگاه دوم قرار داده و پس از آن دو، هنرهای سازنده را آورده است. سپس می‌کوشد تا ایده‌های استتیک را به ایده‌های اخلاقی پیوند زند. او می‌گوید: «اگر هنرهای زیبا به طور مستقیم یا نامستقیم، با ایده‌های اخلاقی - یعنی تنها چیزی که به آن‌ها شادی بی‌شائبه می‌بخشد - نیامیزند، این سرنوشت (یعنی بی‌زاری و واردگی) در انتظار آنان خواهد بود.» در فصل دیالکتیک نیروی داوری دو گزاره کلی به دست می‌دهد:

۱. گزاره نهاده: داوری ذوق، بر بنیاد مفهوم‌ها نیست (اگر چنین بود، برهانی برای آن داشتیم).

۲. گزاره وانهاده: داوری ذوق، بر بنیاد مفهوم‌ها استوار است (بر همگان درست و پذیرفتنی است).

سپس او می‌نویسد برای گذر از این آنتی‌نومی باید دقت کرد که «مفهوم» در دو گزاره معنایی یک‌سان ندارد و بایستی در داوری‌های ذوقی به‌عنوان «مفهوم نامعین» به کار گرفته شود، تا به این ترتیب بتوان این گره (خلاف آمد برخاسته از آنتی‌نومی) را گشود.

در بخش داوری فرجام‌شناسانه کانت می‌گوید: «ما باشندگان زنده، گیاهان و جانوران را واقعیت‌های طبیعی می‌شماریم. باشندگان انداممند، چیزهایی هستند که باید آن‌ها را «غایت‌های طبیعی» شمرد. ما مفهوم غایت‌داری را از حوزه کردارهای خود به حوزه واقعیت‌های طبیعی می‌بریم و با این کار چنین نتیجه می‌گیریم که آن‌ها نیز بنا

به غایتی پدید آمده‌اند؛ یک چیز، آنگاه چون غایت طبیعی هستی دارد که به خودی خود هم علت باشد و هم معلول.»

دکارت اندام‌واره (ارگانیسم) را با وجود غایت‌داری آن همچون ماشین می‌دید. او می‌گفت، ماده و حرکت را به او بدهید تا برای شما جهان را بسازد. از سوی دیگر، لایب‌نیتس میان ماشین‌های طبیعی و ماشین‌های ساخته آدمی فرق می‌گذاشت: «هر جسم ارگانی یک باشنده زنده اجزایی دارد که همه بخش‌های آن تا بی‌نهایت نیز خود، جسم‌های زنده‌اند، ولی اجزای یک ماشین که ساخته آدمی است، ماشین نیستند.» کانت با پذیرش رأی لایب‌نیتس می‌گفت: «در هر ماشین هر چه قدر هم که پیچیده باشد، آن‌جا که جزءها آخرین هستند، شماره آن‌ها محدود و از ماده بی‌جان ساخته شده‌اند.» فهم ما می‌تواند آن را دریابد و با ماده بی‌جان آن را بسازد. ماشین‌های ساخته آدمی یک کل خوداستوار از هدف و وسیله‌هایی نیست که بتواند از خود مراقبت کنند. ولی در ارگانیسم هر چیزی - چه از نظر شکل و چه از نظر کار - به نوبت انگیزختار (علت) و انگیزخته (معلول) هستند. نیروی ماشین فقط محرک است، ولی نیروی ارگانیسم آفریننده نیز می‌باشد. با این همه، کانت در یک نکته بنیادی رأی دیگری نسبت به لایب‌نیتس دارد. او نمی‌گوید که ارگانیسم در اصل دارای بی‌نهایت نسبت‌های دو سویه هدف و وسیله است، بلکه می‌گوید این ماییم که می‌توانیم بررسی‌های خود را تا بی‌نهایت ادامه دهیم و هیچ نقطه‌ای را پایان نشمریم. (چنین کاری زمانی ممکن می‌شد که جهش از کرانمند به بی‌کران ممکن می‌گردید، ولی چنین کاری از فهم کرانمند ما بر نمی‌آید).

از دیدگاه کانت، زندگانی یک ایده و یک واقعیت است. معنی این گفته متناقض این است که واقعیت زندگانی نمی‌تواند بدون ایده چون واقعیت تعین یابد. فهم نمی‌تواند با مفهوم‌های ناب خود، زندگانی را دریابد، از این رو، ناگزیر آن را تا سطح واقعیت، یعنی واقعیتی که همانند واقعیت‌های غیر انداممند پایین می‌آورد. (نگریستن به ارگانیسم همچون یک مکانیسم و ماشین نیروی داوری با دو اصل سروکار دارد که اگر آن‌ها را به صورت سازنده یعنی چون اصل‌های ایزکتیو طبیعت به کار برد، با تناقضی گریزناپذیر روبرو خواهد بود. این آنتی‌نومی را چنین می‌توان باز گفت:

الف. هرگونه پیدایش طبیعی چیزهای جسمانی، فقط بر بنیاد قانون‌های مکانیکی ممکن است. (گزاره نهاد)

ب. پیدایش طبیعی برخی از چیزهای جسمانی بر بنیاد قانون‌های فقط مکانیکی، ممکن نیست. (گزاره برابر نهاد) در گزاره نهاد تنها قانون‌های مکانیکی و علت‌های

مؤثر یا فاعلی ممکن است و در گزاره برابر نهاد علت غایی نیز لازم دانسته می‌شود. برای گذر از این گره ناگشوده نیز باید به این نکته توجه کرد که این اصل‌ها را نه چون اصل‌های سازنده و ایزکتیو طبیعت، بل تنها چونان اصل‌های راهنما و سوبزکتیو داوری به کار برد.

#### منابع:

1. Kant, Immanuel. Kritik der reinen Vernunft. Ausgewählt und eingeleitet von Frank - peter Hansen, CD - ROM. Berlin: Directmedia, 1998, (Digitale Bibliothek, Bd. 2).
2. Kant Immanuel. Kritik der Urteil. Ausgewählt und eingeleitet von Frank - peter Hansen, CD ROM. Berlin: Directmedia, 1998, (Digitale Bibliothek, Bd. 2).
3. حقیقی، مانی و دیگران، «سرگشتگی نشانه‌ها»، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴.
4. کانت، ایمانوئل، «سنجش خرد ناب»، ترجمه دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
5. نقب‌زاده، میرعبدالحسین، «بیداری از خواب دگماتیسم»، تهران، آگاه، ۱۳۶۴.
6. یامپرس، کارل، «کانت»، ترجمه دکتر میرعبدالحسین نقب‌زاده، تهران، طهرری، ۱۳۷۰.



شماره ۵۰ مطالعات فرهنگی  
تال جامع علوم انسانی